

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«نعم، لو باع لنفسه من دون بناء على ملكية المثلث و لا اعتقاد له، كانت المعاملة باطلة غير واقعة له و لا للمالك.....».

فرموده‌اند که: اگر غاصب بخواهد قصد معاوضه حقیقه داشته باشد، باید خودش را ادعاً مالک بداند، یعنی به این نیت که ثمن، داخل در ملک غاصب و بایع برود.

شیخ انصاری(ره) در جواب آن اشکالی که دیروز عرض کردیم فرموده‌اند: اگر بایع فضولی بخواهد قصد معاوضه حقیقه داشته باشد، چاره‌ای ندارد، جز این که ادعاً خودش را مالک بداند، تا بتواند مال دیگری را فضولتاً بفروشد و نیت کند که ثمن داخل در ملک خودش شود.

اما این معاوضه حقیقه نیست، چون معاوضه حقیقه را معنا کردیم به این که مثمن، از کیسه کسی خارج می‌شود، که ثمن در کیسه او داخل می‌شود.

بعد فرموده‌اند: ما نحن فيه نظیر جایی است که انسان، با مال خودش شیئی را برای دیگری بخرد، که در اینجا هم چون آن تنزیل و ادعا وجود ندارد، یعنی پول از جیب من خارج شود، اما کتاب مثلاً داخل در ملک زید شود، که این معامله به اجماع فقها باطل است.

بعد فرموده‌اند: بعضی از محققین توهمی کرده و گفته‌اند: چون در این موردی که مثال زدیم، یعنی در جایی که انسان با پول خودش، مالی را برای دیگری بخرد، به اجماع فقها باطل هست، بطلان در این موارد، مستلزم بطلان در ما نحن فيه هم هست، یعنی مال دیگری را بفروشد، بطوری که ثمن مال خودش شود، که ما نحن فيه، یعنی بیع فضولی لنفسه همین است.

بعضی از محققین گفته‌اند: چون در این مورد اجماع در بطلان داریم، بطلان در آنجا مستلزم بطلان در این مورد هم هست، «لأنه عکسه»، چون ما نحن فيه عکس آن مورد است.

مرحوم شیخ انصاری(ره) فرموده: این توهم برخی از محققین باطل است و اینها در عکس قضیه اشتباه کرده‌اند، این موردی که به اجماع باطل است، در صورت عدم ادعا و تنزیل، عکسش ما نحن فيه هست، اما مثال ما نحن فيه با فرض ادعا عکس آن نیست.

توضیح مطلب این است که موردی که به اجماع باطل است، این است که انسان پول خودش را بدهد و جنسی را برای دیگری

بخرد، که در اینجا هیچ ادعا و تنزيلي در کار نیست، که عکسش این است که انسان مال دیگری را بفروشد و نیت کند که ثمن ملک خودش شود، که صورتی که این ادعا در آن وجود نداشته باشد، عکس آن موردی است که به اجماع باطل است، اما اگر در اینجا که انسان مال دیگری را می‌فروشد، خودش را ادعاً مالک بداند، دیگر عکس آن موردی است که به اجماع باطل است نیست. این تتمه‌ی جواب از اشکال سوم.

اشکال چهارم در بیع فضولي لنفسه

اشکال چهارم در بیع فضولي لنفسه که شاید مهمترین اشکال در بیع فضولي لنفسه همین اشکال چهارم باشد، این است که حال که فضولي لنفسه می‌فروشد، قائلین به صحت برای تصحیح این معامله گفته‌اند: ولو فضولي نیت کرده که ثمن مال خودش باشد، اما اگر مالک اجازه داد، این معامله برای مالک واقع می‌شود.

اشکال مهم این است که مالک بعد از این که فضولي لنفسه معامله کرد، اجازه مالک به چه تعلق پیدا می‌کند؟ یا باید به آنچه که بایع انشاء کرده، تعلق پیدا کند و یا به غیر آن و از این دو حال خارج نیست.

اگر به آنچه که بایع انشاء کرده تعلق پیدا کند، بایع فروختن جنس را به این نیت که ثمن ملک خودش باشد، انشاء کرده است و این قصد بایع با صحت عقد سازگاری ندارد، چون گفتیم: عقد و معاوضه حقیقیه جایی است که جنس از ملک هر کسی خارج می‌شود، ثمن باید داخل در ملک همان شخص شود، پس قصد بایع با صحت عقد منافات دارد.

لذا این انشاء نمی‌تواند متعلق اجازه مالک باشد، چون انشاء غیر صحیح است، برای این که با صحت عقد منافات دارد. پس اجازه مالک نمی‌تواند به این انشاء تعلق پیدا کند.

اما اگر بگویید: اجازه مالک به یک چیز دیگر تعلق پیدا کرده، پس اجازه مالک به غیر منشی تعلق پیدا کرده، بنابراین آنچه که انشاء شده، قابلیت تعلق اجازه ندارد و آنچه که می‌تواند اجازه به آن تعلق پیدا کند، انشاء نشده است، «المجاز غیر منشی» و المنشی غیر مجاز».

جواب مرحوم میرزای قمی(ره) از این اشکال

مرحوم شیخ انصاری(اعلی الله مقامه الشریف) در ابتدا جوابی را از مرحوم میرزای قمی(ره) نقل کرده و بعد از جواب به جواب ایشان، خودشان جوابی را از این اشکال بیان کرده‌اند.

مرحوم میرزای قمی(ره) فرموده‌اند: ما دو نوع اجازه داریم؛ یک اجازه، اجازه در همان عقد فضولي معهود است، که فضولي للمالک فروخته و مالک هم اجازه داده، که به این اجازه، اجازه‌ی متمم عقد می‌گوییم، یعنی عقد ناقصی بوده که اجازه مالک متمم این عقد می‌شود.

اما یک اجازه دومی هم داریم که در بیع فضولي لنفسه است، اما دیگر مثل آن بیع فضولي اول که به نفس منشی بخورد و متمم برای عقد باشد نیست، بلکه به این اجازه، مصحح عقد می‌گوییم.

ایشان فرموده: این اجازه، رضایت بایع غاصب و فضولي را به رضایت مالک منقلب می‌کند و این عقدي را که بایع لنفسه و

برای خودش منعقد کرده، مبدل به عقد للمالک می‌کند و در واقع این اجازه در بیع فضولی لنفسه، کارش تبدیل است و عقد للبایع را به عقد للمالک و رضایت بایع را به رضایت للمالک تبدیل می‌کند. بنابراین ایشان در تعبیری فرموده: این اجازه‌ی بیع فضولی لنفسه، خودش یک عقد جدید است.

بعد فرموده: نه تنها چنین احتمالی در مسئله داده شده، بلکه بالاتر، یکی از اقوال در باب اجازه، این است که اجازه عقد مستقل و جدید است و اگر عقد جدید شد، دیگر این اشکال پیش نمی‌آید.

تطبیق عبارت

«نعم»، این استدراک از مطلب قبل است، که در مطلب قبل شیخ(ره) فرموده: بیع فضولی لنفسه را اگر بخواهیم درست کنیم، باید بگوییم: فضولی خودش را ادعاً مالک می‌داند، تا معاوضه حقیقه درست شود. و مانعی هم ندارد که یک امر حقیقی، مبتنی بر یک امر ادعایی باشد و نظیرش هم زیاد است که بسیاری از امور حقیقه را می‌توانیم بر امور ادعاییه مترتب کنیم.

شیخ(ره) هم در اینجا فرموده: غاصب خودش را مالک ادعایی بداند، که عرض کردیم: این از ابتکارات شیخ(ره) است و قبل از ایشان کسی نگفته و بعد از ایشان هم خیلی مورد ان قلت و قلت بین فقها و محشین واقع شده است.

شیخ(ره) فرموده: غاصب خودش را مالک ادعایی می‌داند و می‌گوید: «انا مالک»، منتها این فقط ادعاست و بعد می‌گوید: این مال، مال من است، پس از ملک من خارج می‌شود و پول هم داخل در ملک من می‌شود.

حال فرموده: «نعم، لو باع لنفسه من دون بناء علی ملکة المثلث و لا اعتقاد له»، بدون این که بنا گذارد بر این که مثلث ملک خودش باشد و بدون اعتقاد بر ملکیت مثلث، «كانت المعاملة باطلة غیر واقعة له و لا للمالك»، معامله باطل می‌شود و نه برای فضولی و نه برای مالک واقع می‌شود، چون در اینجا، بایع معاوضه حقیقه را قصد نکرده، «لعدم تحقق معنى المعاوضة»، معاوضه حقیقه در اینجا قصد نشده است.

آنوقت فرموده‌اند: مورد دیگری هم داریم که چون قصد معاوضه حقیقه در کار نیست، اجماع بر بطلانش داریم. «لذا»، یعنی «لعدم تحقق معنا المعاوضة»، «ذکروا أنه لو اشترى بماله لغيره شيئاً بطل»، اگر شخصی با مال خودش، برای غیرخودش شیئی را بخرد، یعنی من از جیب خودم پول بدهم و کتابی را برای عمر بخرم، این باطل است، چون نمی‌توانم قصد معاوضه حقیقه کنم، پول از جیب من خارج می‌شود، اما معوض داخل در ملک من نمی‌شود.

این مثل آن است که کمی دایره را ضیق کرده و بگوییم: فرض کنید شخص ثالثی مانند زید پولی بدهد، تا کتاب برای بکر خریده شود، که هر دو اصلاً اجنبی از یکدیگرند. معاوضه حقیقه یعنی دخول عوض در ملک کسی که معوض از ملکش خارج می‌شود.

بله می‌توانید چیزی بخرید و بعد که مال خودتان شد، به دیگری هبه کنید و این اشکالی ندارد. اما می‌خواهیم ببینیم آیا به همین مقدار که قصد هبه نیست، در بیع کفایت می‌کند. بیع یعنی «مبادلة مال بمال»، مالی را بدهم، اما در مقابلش مالی جای مال من نیاید، که مبادله نیست.

«و لم يقع»، این شراء «له»، برای مشتری «و لا غیره»، مشتری.

«و المراد ما لو قصد تملك الغير للمبيع بإزاء مال نفسه»، مراد از این موردی که باطل است، این است که تملک غیر را برای

مبيع قصد کنیم و بگوییم»، غیر مالک در مقابل پولی که ما می‌دهیم، مالک مبيع می‌شود.

«و قد تخيّل بعض المحقّقين»، بعض محقّقين که شاید مرحوم کاشف الغطاء باشد، خیال کرده‌اند که «أنّ البطلان هنا يستلزم البطلان للمقام»، هنا یعنی اینجایی که من پول بدهم و جنسی را برای دیگری بخرم، مستلزم بطلان مقام است، یعنی این که من جنس دیگری را بفروشم و پولش مال خودم شود.

بعض المحقّقين فرموده‌اند: این دو مورد، بینشان در بطلان ملازمه وجود دارد، «و هو ما لو باع مال غيره لنفسه لأتته عكسه»، انسان مال دیگری را لنفسه بفروشد یعنی ثمنش مال خودم شود، چون مقام عکس آن موردی است که اجماع بر بطلانش داریم.

«و قد عرفت»، اشکال شیخ(ره) است که فرموده: این بعض المحقّقين در عکس اشتباه کرده‌اند، «و قد عرفت أنّ عكسه هو ما إذا قصد تملّك الثمن من دون بناءٍ و لا اعتقاداً لتملّك المثلّث»، یعنی عکس آن موردی که به اجماع باطل است، جایی که قصد تملک ثمن را کند، بدون بناء و اعتقاد بر تملک مثلث و دیگر بنا و اعتقادی برای تملک مثلث نداشته باشد.

شیخ(ره) فرموده: در ما نحن فيه می‌گوییم: بایع خودش را ادعاً مالک می‌داند و این عکس آن موردی که به اجماع باطل است نیست، بلکه عکس آن موردی که به اجماع باطل است، این است که ادعا و اعتقادی در کار نباشد، کما این که در آن مورد هم چنین ادعایی در کار نیست.

می‌گوییم: باز هم تا اینجا ادعا دارید، چرا در جایی که اعتقاد دارد، عکس آن مورد که به اجماع باطل است نیست و بلکه عکسش جایی است که ادعاً و اعتقادی در کار نباشد؟

فرموده: «لأن المفروض»، این عبارت را خوب دقت کنید، این لام تعلیل برای این است که چرا عکس این است و آن نیست، «لأنّ المفروض الكلام في وقوع المعاملة للمالك إذا أجاز»، چون مفروض این است که بحث در وقوع معامله برای مالک است، یعنی بحث می‌کنیم که اگر فضولی لنفسه معامله‌ای را برقرار کرد و مالک هم اجازه داد، آیا برای مالک واقع می‌شود یا نه؟ و این نزاع در فرضی مطرح است که فضولی، خودش را مالک ادعایی بداند، یعنی قصد معاوضه حقیقیه را کرده باشد، اما اگر قصد معاوضه حقیقیه را نداشته و خودش را مالک ادعایی نداند، اصلاً در اینجا بیعی واقع نشده، تا مالک بخواهد اجازه دهد و از همین معنا کشف می‌کنیم که فرض در جایی است که بایع، خودش را نازل منزله مالک می‌داند.

اگر مراجعه کنید به حاشیه مرحوم ایروانی(ره)، برای «لأن المفروض» دو وجه بیان کرده، که یک وجهش همین بود که عرض کردیم.

اما اگر فضولی ادعا را نداشت، نمی‌تواند قصد معاوضه داشته باشد، که در این صورت مالک چه چیزی را می‌خواهد اجازه دهد؟

بیان دومی هم مرحوم ایروانی(ره) داشته که به عهده خودتان باشد. این بیان اول را نوع محشین ذکر کرده‌اند، اما بیان دوم اختصاص به خود ایشان دارد.

«و منها: أنّ الفضولي إذا قصد البيع لنفسه»، در حقیقت یکی دیگر از اشکالاتی که به بیع فضولی لنفسه وارد شده این است که وقتی فضولی قصد بیع لنفسه را دارد، اگر مالک اجازه داد، برای مالک واقع می‌شود یا نه؟ اشکال این است که اجازه مالک به چه چیزی تعلق پیدا می‌کند؟ مالک چه چیزی را می‌خواهد اجازه دهد؟

«فإن تعلّقت إجازة المالك بهذا الذي قصده البائع كان منافياً لصحة العقد»، تعلق اجازه مالک به این قصد بائع، منافی با صحة عقد است. آن منشئی که بائع قصد کرده، با صحت عقد منافات دارد، «لأن معناها هو صيرورة الثمن لمالك المثلث بإجازته»، چون معنای صحت عقد آن است که با اجازه، ثمن برای مالک مثمن شود، در حالی که آنچه فضولی قصد کرده، این است که ثمن برای خودش باشد و این با عقد منافات دارد. اجازه هم باید به چیزی تعلق پیدا کند که با صحت عقد منافات نداشته باشد.

فرض دوم «و إن تعلّقت بغير المقصود كانت بعقد مستأنف»، اگر بگوئید: اجازه مالک به این انشاء بائع تعلق پیدا نمی‌کند، اشکال این است که این اجازه، عقد جدید می‌شود، «لا إمضاء لنقل الفضولي»، و دیگر امضاء انشاء فضولی نمی‌شود.

«فيكون النقل من المنشئ غير مجاز، و المجاز غير مُنشأ»، نقل از انشاء کننده، نقل مجاز نیست، یعنی اجازه داده نشده و آنچه هم که اجازه داده شده، انشاء نشده است، که این خلاصه و لب اشکال است.

«و قد أجاب المحقق القمي رحمه الله عن هذا في بعض أجوبة مسائله»، میرزای قمی (ره) در برخی از اجوبه مسائلش جواب داده که «بأن الإجازة في هذه الصورة مصححة للبيع»، فرموده دو نوع اجازه داریم؛ یک اجازه در بیع فضولی معهود، که مسالهی اولی و ثانیه است، اما یک نوع اجازه هم در بیع فضولی لنفسه داریم، که این اجازه در این فرض مصحح بیع است نه متمم. «لا بمعنى لحوق الإجازة لنفس العقد كما في الفضولي المعهود»، اجازه در بیع فضولی معهود، متمم بود، یعنی عقد را تکمیل می‌کرد، اما در اینجا عقد را تصحیح می‌کند و مصحح است، «بل بمعنى تبديل رضا الغاصب و بيعه لنفسه برضا المالك و وقوع البيع عنه»، یعنی این بیع را به رضایت مالک تبدیل می‌کند.

بعد فرموده: «و قال نظير ذلك فيما لو باع شيئاً ثم ملكه»، نظیر این معنایی که برای اجازه بیان شد، در مسالهی «من باع شيئاً ثم ملكه فاجاز» هم داریم، که من کتابی را که مالک نیستم به زید بفروشم و بعداً از مالک بخرم و بعد از خرید، آن معامله اول را اجازه دهم.

میرزای قمی (ره) فرموده: این اجازه در «من باع شيئاً ثم ملكه فاجاز»، اجازه متمم نیست، بلکه این اجازه، آن بیع اول را که مالک نبودم، به بیع للبايع تبدیل می‌کند.

«و قد صرح في موضع آخر»، در موضع دیگری تصریح کرده که «بأن حاصل الإجازة يرجع إلى أن العقد الذي قصد إلى كونه واقعاً على المال المعين لنفس البائع الغاصب و المشتري العالم»، خلاصه معنای اجازه این است که عقدي که بائع قصد کرده که برای مال معین باشد و برای خود غاصب و مشتری عالم به فضولی بودن، «قد بدّلته على كونه على هذا الملك بعينه لنفسی، فيكون عقداً جديداً»، این بر می‌گردد به این معنا که مجیز وقتی می‌گوید: من عقد را اجازه دادم، یعنی می‌گوید: من تبدیل کردم این عقدي که بر این مال معین و برای نفس بائع هست، برای خودم واقع شود. پس کار اجازه، انقلاب و تبدیل است، که عقد للبايع الغاصب را به عقد للمالك المجيز تبدیل می‌کند. پس عقد جدیدی می‌شود و لذا دیگر نیاز به تعلق به شیئی ندارد.

«كما هو أحد الأقوال في الإجازة»، آن وقت فرموده: یکی از اقوال در باب اجازه هم همین این است که اجازه عقد جدید باشد.

اشکال مرحوم شیخ (ره) به این جواب میرزا (ره)

مرحوم شیخ (ره) فرموده: این جواب میرزا (ره) باطل است. خلاصه مطلب میرزا (ره) به این برگشت می‌کند که این اجازه، یک معاوضه، عقد و معامله جدید می‌شود، یعنی این اجازه طبق بیان شما، هم باید قائم مقام ایجاب باشد و هم قائم مقام قبول مشتری.

فرموده‌اید: این اجازه عقدي را که للبایع الغاصب بوده، به عقد للمالك المجيز منقلب می‌کند، سئوالمان این است که در عقد اولی که بایع غاصب با مشتری منعقد کرد، بایع گفته: «بعث» و مشتری هم گفته: «قبلت». «قبلت» مشتری به این تعلق پیدا کرده که این ثمنی که من می‌دهم، ملک بایع باشد.

اما اگر اجازه عقد را منقلب کند، پس آن قبول مشتری هم دیگر به درد نمی‌خورد و باید این اجازه، هم جای ایجاب بنشیند و هم جای قبول، یعنی باید این اجازه، جای قبول مشتری نسبت به این که این ثمن ملک مالک شود هم بنشیند، چون متعلق آن قبول قبلی مشتری این بود که این ثمن ملک بایع شود و این به درد نمی‌خورد.

اما این که اجازه جای ایجاب و قبول بنشیند، هم خلاف عقل و هم خلاف اجماع است. به اجماع فقها اجازه جای ایجاب و قبول با هم نمی‌نشیند. از احدی از فقهاء چنین چیزی منقول نیست.

اما این که در آخر جوابش گفت: «كما هو احد الاقوال»، شیخ (ره) فرموده: این را قبول نداریم و هر چه کتب فقهاء را بررسی کردیم، فقیهی نیست که بگوید: اجازه خودش یک عقد جدید است، که هم جای ایجاب می‌نشیند و هم قبول.

پس این اولاً خلاف اجماع است و ثانیاً خلاف عقل است، عقل می‌گوید: عقد، مرکب از دو جزء است و دو جزء می‌خواهد و اجازه نمی‌تواند واقع را عما وقع علیه تغییر دهد.

وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم، عقل می‌گوید: این که بگویید: اجازه آن واقع معامله را تغییر می‌دهد، این از نظر عقلی محال است.

تطبیق عبارت

«و فيه: أن الإجازة على هذا تصير كما اعترف معاوضة جديدة من طرف المجيز و المشتري»، اجازه در این معنایی که میرزا بیان فرموده، همانطور که خودش اعتراف کرده، معامله جدیدی از طرف مالک مجیز و آن مشتری می‌شود. «لأن المفروض عدم رضا المشتري ثانياً بالتبديل المذكور»، چون مشتری رضایت ثانی، یعنی قبول جدید به تبدیل مذکور پیدا نکرده، «لأن قصد البائع البيع لنفسه إذا فرض تأثيره في مغايرة العقد الواقع للعقد المجاز»، چون قصد بایع بیع برای خودش بوده، لذا اگر تأثیر بایع در مغایرت عقد واقع با عقد مجاز فرض شود، شیخ (ره) فرموده: بین بایع و مشتری چه فرقی است؟ اگر بگوید: چون بایع قصد کرده لنفسه، پس بین ایجاب واقع و ایجاب مجاز مغایرت می‌شود، که در قبولش هم همینطور است. مشتری قبول کرده که ثمن ملک بایع باشد، اما مالک می‌خواهد که ثمن ملک خود مالک باشد.

پس اگر قصد بایع در مغایرت ایجاب واقع با ایجاب مجاز موثر است، «فالمشتري إنما رضي بذلك الإيجاب المغاير لمؤدى الإجازة»، مشتری هم به همین ایجاب رضایت داده که با مودای اجازه مغایرت دارد.

«فإذا التزم بكون مرجع الإجازة إلى تبديل عقد بعقد، و بعدم الحاجة إلى قبول المشتري ثانياً»، اگر ملتزم شوید به این که اجازه، عقدي را به عقد دیگر تبدیل می‌کند و دیگر نیازی به قبول جدید مشتری نیست، نتیجه این می‌شود که «فقد قامت الإجازة من المالك مقام إيجابه و قبول المشتري، و هذا خلاف الإجماع و العقل»، اجازه قائم مقام ایجاب و هم قبول مشتری است و این خلاف اجماع است، چون اجماع داریم که اجازه، قائم مقام ایجاب و قبول می‌تواند باشد.

بله بعضی مانند کاشف الرموز گفته‌اند: اجازه قائم مقام ایجاب می‌تواند باشد، اما قائم مقام هر دو جزء عقد، خلاف اجماع است و هم خلاف عقل است، چون طبق این بیان، لازمه‌اش این است که اجازه انقلاب به وجود آورد و انقلاب عما هو واقع علیه محال

است.

تا اینجا مرحوم شیخ(ره) جواب میرزا(ره) را داده و بعد فرموده: شما در آخر حرفتان گفته‌اید که: «کما هو احد الاقوال في الاجازه»، که این «و اما القول» جواب آن عبارت است که فرموده: «و أمّا القول بكون الإجازة عقداً مستأنفاً، فلم يعهد من أحد من العلماء و غيرهم و إنما حكي كاشف الرموز عن شيخه»، بلکه حتی کاشف الرموز(ره) هم که از استادش مرحوم محقق(ره)، حکایت کرده که «أنّ الإجازة من مالك المبيع بيع مستقلّ فهو بيع بغير لفظ البيع قائم مقام إيجاب البائع، و ينضمّ إليه القبول المتقدّم من المشتري»، یعنی اجازه جای بعث می‌نشیند و قائم مقام ایجاب است که قبول مقدم مشتری به این ایجاب انضمام پیدا می‌کند.

«و هذا لا يجري فيما نحن فيه»، یعنی این مطلب کاشف الرموز(ره) که اجازه جای ایجاب بنشیند، در ما نحن فيه جاری نیست. «لأنّه إذا قصد البائع البيع لنفسه فقد قصد المشتري تملك الثمن للبائع و تملك المبيع منه»، چون وقتی بایع قصد بیع به مشتری را دارد، مشتری هم می‌خواهد ثمن را ملک بایع کند و مبيع را از بایع تملک کند. «فإنّا بني على كون وقوع البيع للمالك مغايراً لما وقع، فلا بدّ له من قبول آخر»، اگر بگوییم: بیع للمالك با بیع للبائع الغاصب مغایر است، «فلا بدّ له من قبول آخر» و این همان حرفی است که در جواب میرزا داده و دوباره تکرار کرده و فرموده: چون مشتری هم قصد کرده ثمن ملک بایع شود، حال که می‌خواهیم بیع را از للبائع بودن منقلب کنیم به للمالك بودن، پس نیاز به یک قبول جدید هم داریم.

«فالإكتفاء عنه بمجرد إجازة البائع الرجعة إلى تبدیل البيع للغاصب بالبيع لنفسه، التزام بكفاية رضا البائع و إنشائه عن رضا المشتري و إنشائه»، اکتفای از این وقوع بیع للمالك، به صرف همین اجازه مالک، که این جای قبول جدید مشتری هم بنشیند، اکتفای به این اجازه دادن، التزام بكفاية رضایت مالک و انشائش از رضایت مشتری و انشاء مشتری است. یعنی باید بگوییم: این اجازه هم جای ایجاب نشسته هم جای قبول.

«و هذا ما ذكرنا أنّه خلاف الإجماع و العقل»، اگر این اجازه هم بخواهد جای ایجاب بنشیند و هم جای قبول، این خلاف اجماع و عقل است، که توضیح دادیم.

تا اینجا جواب از مرحوم میرزا(ره) داده شد.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين